

تبیین اندیشه زیبایی شناختی کانت

دکتر کیهان محمدخانی

چکیده

تبیین اندیشه زیبایی شناختی کانت و جایگاه آن در فلسفه تعلیم و تربیت و نظام تربیتی، انگیزه شکل‌گیری این مطالعه بوده است. ایمانوئل کانت، به عنوان یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان تاریخ فلسفه و کسی که تأثیر عمیقی بر فیلسوفان، متفکران و اندیشمندان پس از خود داشته است، نظرات بسیار ارزشمندی در زمینه زیبایی‌شناسی و قضاوت زیباشناخته ارائه کرده است. او چون افلاطون بر درک و دریافت زیبایی‌شناسانه از چهل تأکید دارد و بر پرورش ذوق و احساسات آدمی در تربیت او صحه می‌گذارد. از سویی کانت می‌کوشد این نکته را بیاوراند که میان جنبه ذوقی و جنبه اخلاقی، پیوندی استوار وجود دارد؛ آنجا که زیبایی، انسان را به سوی سانسنگی و اخلاقی رهنمون می‌شود. در نگاه کانتی انسان دارای ظرفیت و استعداد تربیت است چنانکه با صراحت می‌گوید آدمی تنها مخلوقی است که به تعلیم و تربیت نیازمند است. او یگانه راه رسیدن به انسانیت را تربیت می‌داند و از آنجایی که تربیت مخصص انسان است و انسان نیز از نظر کانت یک کل است بنابراین تربیت حقیقی زمانی مبسر خواهد شد که همه جنبه‌های وجودی انسان با هم نگریسته شود و زمینه‌های پرورش همه ابعاد وجودی‌اش فراهم آید. در این میان تربیت هنری و زیبایی‌شناختی همیای تربیت عقلانی و تربیت اخلاقی از اهمیت خاصی برخوردار است. از آنجا که ذوق در آخرین تحلیل، یک نیروی نقاد است که قضاوت آن درباره برگرداندن ایده‌های اخلاقی است به زبان حس؛ بهترین آموزش ممکن برای پرورتن ذوق، بینار کردن ایده‌های اخلاقی و پرورش حس اخلاقی است. پرورش ذوق و هنر پایه اصلی تربیت است، هنر عقل و احساس ما را متحد، بخیل ما را تحریک و محیط ما را دگرگون می‌کند. سالها پس از آنکه دستاوردهای مادی ما فراموش می‌شوند، هنر به منزله نماد نگرش‌های معنوی ما باقی می‌ماند. هنر از هر نظر شاهدهی است بر جستجوی بشر برای جاودانگی. هنر بدلیل بازگشتش به حس انسانی و سابد به خاطر تکیه‌س بر شهود و مکاشفه، یا به دلیل‌های دیگر، کارایی بسیار در انتقال تجربه‌های درونی و باطنی آدمی دارد. از سویی کانت بر آن است که فاعده‌های هنر را باید با نگرستن به کارها و اثرهای هنری بدست آورد: کارهایی که نوآموزان باید آنها را پیش روی خود داشته باشند تا راهنمایان باشد-بی‌آنکه- به تقلید آنها بپردازند. هنر به معنای حقیقی، خود تربیت‌کننده انسان است.

مقدمه

در پی ظهور فلسفه آمپریستی (تجربه‌گرا) در انگلستان قرن هفدهم، رویکردی در تاریخ فلسفه غرب آغاز گردید که سیر گسترش و بسط آن تا نهایی‌ترین نتایج منطقی‌اش می‌توانست موجب شکل‌گیری بحرانی در کلیت فلسفه غربی گردد. رویکرد آمپریستی - پوزیتیویستی‌ای که با فرانسیس بیکن^۱ آغاز گردید، در آراء جان لاک^۲ بسط یافت، با ظهور برکلی^۳ و تردید افکنی او در مفهوم ماده یکی از ارکان اندیشه تجربه‌گرا گرفتار تزلزل گردید و گونه‌ای ایدئالیسم ذهنی^۴ مبتنی بر روش‌شناسی تجربی پدید آمد و شکل گرفت.

ایدئالیسم تجربه‌گرای برکلی اگر چه به لحاظ روش‌شناسی به رویکرد تجربی متعهد بود اما با نتایج ضد رئالیستی‌ای که به بار آورد عملاً فلسفه غربی مدرن را برای اثبات حقانیت خود با چالش‌های جدی روبرو نمود.

در این مقطع دیوید هیوم^۵ دامنه‌ی ره آورده‌های نظری فیلسوفان پیشین تجربی مسلک را پی گرفت و گسترش داد و مبنایی‌ترین اصل مفروض عقل‌گراها (راسیونالیست‌ها)؛ یعنی، اصل علیت^۶ را مورد نفی و انکار قرار داد. جوهر سخن هیوم این بود که با ابتناء بر مقدمات تجربی و با تکیه بر یک رویکرد پوزیتیویستی نمی‌توان به یقینی در خصوص وجود اصل علیت رسید و این البته به نظر، سخن به جایی می‌آمد، زیرا با تکیه بر هیچ نوع کوشش آزمایشگاهی و پژوهش تجربی نمی‌توان به اثبات وجود اصلی به نام علیت رسید. هیوم معتقد بود که آنچه از طریق صرف مشاهده و تجربه به دست می‌آید، صرف هم زمانی و تقارن ما بین دو پدیده (مثلاً فشار دست و باز شدن در، یا ضربه‌ی پا و حرکت توپ) را می‌رساند و نه چیزی بیش از آن را. بنابراین، برای رسیدن به گونه‌ای باور و اعتقاد درباره اصل علیت، باید به امری ورای تجربه و پژوهش آزمایشگاهی توجه کرد و البته، این امر با مقدمات تجربی و آمپریستی هماهنگ نمی‌باشد زیرا فضا را برای ظهور مفهومی به نام عقل باز می‌کند، که در اندیشه هیوم با گرایش‌های پر رنگ پوزیتیویستی البته، جایی نداشته است.

اما هر چه بود، هیوم نقدی بنیادی و به کلیت و ساختار دکماتیسیم راسیونالیستی دکارت و میراث بران او لایب نیتس^۷، اسپینوزا^۱ و مالبرانش^۲ وارد نمود، هر چند که این ضربه هیوم موجب پیدایی نوعی شکاکیت

1 - Francis Bacon

2 - John Locke

3 - George Berkeley

4 - Subjective Idealism

5 - David Hume

6 - Causality Principle

7 - Leibniz

نسبی انگارانه در فضای کلی فلسفه مدرن غربی نیز گردیده و در پیامد خود نه فقط یقین‌های متافیزیکی که حتی مبانی و اصول اخلاقی را نیز به تزلزل می‌کشاند و این، البته، به ایجاد یک بحران ساختاری در کلیت فلسفه مدرن غربی منجر می‌گردد.

چشم‌اندازی به زمینه‌های ظهور کانت

در چنین بستری از حیات فلسفی بود که کانت ظهور کرد. کانتی که به تعبیر خود به واسطه‌ی فلسفه هیوم از خواب دگماتیسم بیدار شده بود. کانت، آغازگر یک انقلاب کپرنیکی در تاریخ فلسفه غرب بوده است. در واقع با تفسیری که کانت در قلمرو معرفت‌شناسی ابراز می‌کند، محوریت امر معرفت از شرایط عینی بیرونی به عامل انسانی انتقال می‌یابد. کانت بشر را واهب‌الصور دانسته و در روند معرفت و شناخت، اصالت را به ذهن بشری می‌دهد. بدین سان در فلسفه کانت بنیان یک سوژکتیویسم فلسفی^۱، گذارده می‌شود و یابه تعبیری با فلسفه کانت، سوژکتیویسم فلسفی اصالت می‌یابد. سوژکتیویسمی که به نوعی با اندیشه دکارت^۲ در فلسفه مدرن غربی ظهور کرده بود. البته ما، بین سوژکتیویسم دکارت و کانت تفاوت‌هایی وجود دارد، اما به هر حال آنچه کانت مطرح می‌کند از جهاتی امتداد همان چشم‌اندازی است که دکارت پیش‌روى بشر منمن گشوده است. کانت، در تاریخ فلسفه جدید غربی، جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا از یک سو، با به نقد و سنجش کشیدن عقل نظری، بزرگ‌ترین رویکرد نقادانه تمام تاریخ فلسفه را رقم می‌زند و عقل این اسطوره‌ی مطلق راسیونالیست‌هایی چون دکارت و لایب‌نیتس را در هم می‌کوبد و آن‌گاه و از سوی دیگر، می‌کوشد تا بنیان‌های اخلاقی و سیاسی را در فلسفه غربی بازسازی نماید.

در واقع کانت اگر چه بنیان فلسفه و ما بعدالطبیعه غربی یعنی عقل نظری و یقین‌عقلی را به نقد می‌کشد و از این جهت شبیه هیوم، به گونه‌ای بنیادی در دگماتیسم فلسفی تردید افکنی می‌کند، اما برخلاف هیوم، فلسفه را در خلأ برخاسته از شکاکیت رها نمی‌سازد و با مطرح کردن نظریات ارزشی و اخلاقی و ظرفیت‌های آن، در واقع، چشم‌اندازی برای ارزش‌شناسی و درک زیبایی‌شناسی پدید می‌آورد. اولین اثر مهم کانت که در آن بحث نقادی عقل نظری را مطرح ساخت، نقد خرد ناب^۳ نام داشت. این کتاب آغازگر و منشأ تحولی بزرگ در تاریخ فلسفه بوده است. کانت در این

1 - Spinoza

2 - Malebranche

3 - Philosophical Subjectivism

4 - Rene Descartes

5 - Critique of Pure Reason

کتاب مفاهیم متافیزیکی از افلاطون و ارسطو به بعد و نحوه رویارویی آن‌ها با مقوله‌ی شناخت و تعریف فیلسوفان قبلی از حقیقت را دگرگون می‌سازد. کانت، در بررسی روند ادراک آدمی، نقش تعیین کننده و اصلی را به ذهن آدمی و نقش صورت های ذهنی ای نظیر زمان، مکان، علیت و ... واگذار می‌کند و بدین‌سان، اساساً تفسیری نوین اما ذهنی از شناخت و معرفت‌شناسی ارائه می‌دهد. برخی مورخان تاریخ فلسفه، کانت را پدر ایدئالیسم عینی آلمانی دانسته‌اند. در واقع کانت با انقلاب کپرنیکی‌اش در فلسفه مسیری را گشود که در پی او به ویژه در فلسفه فیشته و هگل دنبال شد و به نام ایدئالیسم آلمانی معروف گشت. ایدئالیسم آلمانی حلقه‌ای نیرومند در زنجیره سیر اندیشه فلسفی غربی پس از عصر روشنگری بوده و بر شکل‌گیری جریان‌های فلسفی مهم قرن بیستم غرب نظیر اگزیستانسیالیسم، راسیونالیسم انتقادی و حتی، نحله‌های فلسفی متأثر از آراء هگل تأثیر بسیار داشته است.

تعلیم و تربیت از نظر کانت

ایمانوئل کانت به عنوان تجسم اندیشه عصر روشنگری در زمره بنیانگذاران آراء تربیتی مدرن می‌باشد. مفهوم سوژه و اصلاتی که در دستگاه فلسفی کانت پیدا می‌کند، زمینه را برای طرح یک نظریه انسان‌گرایانه، در تعلیم و تربیت مدرن غربی، فراهم می‌سازد. در حوزه نظریه تعلیم و تربیت، کانت ملهم از رویکرد فلسفی روسو^۱ است، هر چند که در واقع آن را در چهار چوب دستگاه فلسفی خود قرار می‌دهد. کانت با خواندن آثار روسو به خصوص کتاب امیل به وجود مرد دیگری پی برده بود که سعی می‌کند خود را از ظلمت الحاد بیرون بکشد و با شهامت و جسارت، اهمیت احساس را مانند عقل نظری و مسائل مجرد آن اعلام دارد. در اینجا نیمه دیگر جواب به الحاد و کفر دیده می‌شد و شک‌ها و اوهام به طور قطع، از میان می‌رفت. باقی مانده بود که کانت، تار و پود این استدلال‌ها را به یکدیگر وصل کند، آراء برکلی و هیوم را با احساس روسو پیوند دهد، جایی را برای ایمان مذهبی باز کند و در همان حال گریبان علم را از چنگ شک و تردید رها سازد.

پرداختن کانت به مفهوم تربیت، در معنای ژرف آن، روشنگر نکته‌های بنیادی است. اهمیت این مفهوم برای کانت، از یک سو، در وابستگی ذاتی دو مفهوم انسان و تربیت است و از سوی دیگر، در وابستگی همه فلسفه کانت است به مفهوم انسان _ که نقطه مرکزی اندیشه‌های اوست. کانت با تأکید بر اهمیت تربیت می‌گوید:

انسان تنها حیوانی است که نیازمند تربیت است. زیرا تنها حیوانی است که شکفتن توانایی‌های

طبیعی او، برخلاف دیگر جانوران، نادانسته و به خودی خود، صورت نمی‌گیرد، بلکه مستلزم کوشش و آگاهی از غایت هستی اوست. (نقیب زاده ۱۳۷۹: ۱۳۴)

کانت اعتقاد دارد، باید به گونه‌ای به انسان نگریست که گویی او غایت است و نه ابزار و هر فردی برای خود یک غایت محسوب شده و دارای احترام و کرامت است. جوهر فلسفه تعلیم و تربیت کانت در همین رویکرد محوری او به انسان و قدر و ارزش و جایگاه و مرتبه‌ی اوست. همین جوهر اومانیتیست است که فلسفه تعلیم و تربیت کانت را قدر و ارزشی ویژه و یگانه می‌بخشد. کانت در نظام تعلیم و تربیت مورد نظر خود به دنبال تربیت بشری، مستقل و نقاد است که به تعبیر خود او در رساله‌ی روشنگری از تبعیت و وابستگی رها شده باشد. این همان ویژگی مهم انسان‌شناختی آراء کانت است که در فلسفه تعلیم و تربیت او نیز، خود را نشان می‌دهد.

هدف غایی تربیت از نظر کانت، پرورش انسان اخلاقی است. اخلاق در معنایی که کانت در نظر دارد، مقامی بس والا و ارجمند و بسی برتر از سطح عادت‌های پسندیده، با انضباط بودن، آداب‌دانی و آراستگی است. از این روست که می‌گوید:

ما، در عصر انضباط، فرهنگ، آراستگی و پیراستگی^۱، زندگی می‌کنیم. ولی تا عصر تربیت اخلاقی راهی دراز در پیش است. (همان: ۱۳۷)

کانت بررسی جریان تربیت انسان را از فروترین مرتبه آن یعنی انضباط، آغاز می‌کند و به تربیت در معنای برخورداری از فرهنگ و تمدن و سرانجام، به تربیت اخلاقی می‌رسد. از این دیدگاه آنچه تربیت اخلاقی نامیده می‌شود، فقط و فقط، فراهم آوردن زمینه‌ای است برای کردار اخلاقی و نه بیش؛ زمینه‌ای برای بیدار شدن و به کار آمدن وجدان انسانی. این زمینه همان است که کانت مَنیش^۲ می‌نامد و پرداختن به آن را نخستین گام تربیت می‌شمارد. (همان: ۱۳۸)

از دیگر سوی، از دیدگاه کانت، تربیت اخلاقی آن‌گونه تربیت است که انسان آزاد بپرورد. کانت آزادی را در معنی منفی، ناوابستگی به علّیت طبیعی؛ و در معنی مثبت، وابستگی به قانون اخلاقی می‌شمارد. به نظر او اگر می‌خواهیم اخلاق را استوار کنیم، باید کیفر را از میان برداریم. اخلاق آن‌چنان مقدس و با شکوه است که نباید آن را تا سطح انضباط پایین آورد.

کانت بر این باور است، که، بر اثر تربیت، آدمی باید:

ابتدا مورد تأدیب قرار گیرد. به عبارت دیگر انسان مؤدب به آداب گردد به نحوی که جنبه حیوانی او

1 - Refinement

2 - Character

تحت کنترل در آید، بنابراین تأدیب، تنها، عاملی بازدارنده از سرکشی است.

دوم، تربیت باید آدمی را به زیور فرهنگ، یعنی، اطلاعات و تعلیمات بیاراید. تعلم، مهارت ایجاد می‌کند. مهارت، برخورداری از قوه‌ای است که برای کلیه مقاصد احتمالی شخص، کفایت می‌کند. پس، مهارت، خود، تعیین کننده هیچ هدفی نیست و این مهم را به مقتضیات، چنان‌که پیش می‌آید، واگنل می‌کند سوم، باید مراقب بود که آدمی از طریق عقل تربیت شود - نسبت به جهان بصیرت داشته باشد، با جامعه انسانی با جامعه انسانی همراه گردد، محبوب واقع شود و متنفذ گردد. این متعلق به صورت خاصی از فرهنگ است که مدنیت نامیده می‌شود. مدنیت مستلزم حسن خلق، ادب و نوعی بصیرت است که به شخص اجازه می‌دهد همه مردم را در راه نیل به مقاصد مهم خویش هم‌داستان کند.

چهارم، تهذیب اخلاق باید جزء تربیت باشد. شایستگی شخص، برای هر کاری کافی نیست؛ باید گرایش‌هایی در وی پرورش یابد که جز به مقاصد نیک نیندیشد؛ مقاصد نیک آنهایی است که، ضرورتاً مورد تأیید همگان و در عین حال، جزء اهداف هر فرد باشد. (کانت، ترجمه شکوهی، ۱۳۷۴: ۷۱ و ۷۲)

از سوی دیگر کانت از سه نوع تربیت سخن به میان می‌آورد: تربیت بدنی و جسمی، تربیت ذهنی و فکری و نهایتاً، تربیت اخلاقی.

افزون بر این، لازم است که مراحل مختلف تعلیم و تربیت به یکدیگر وابسته باشد. می‌توان گفت که بدن نباید جز برای هوش و هوش نباید جز برای وجدان اخلاقی وجود داشته باشد. با چنین سلسله مراتبی تعلیم و تربیت، انجام خواهد یافت و جاذبه واقعی خود را، که فایده عملی باشد، دریافت خواهد کرد. اگر تعلیم و تربیت از این نقطه نظر نگرسته شود، بر گرفته از یک پیشرفت واقعی به حساب می‌آید. تربیت بدنی به یاری انضباط، کودک را، به کسب مهارت سوق داده و این پیروزی، کودک را در مقام فرد، مستقر می‌کند و در تعلیم و تربیت فکری و ذهنی ادامه می‌یابد.

تربیت هوش، پی‌ریزی مهارت را به پایان برده، فرد را برای کسب احتیاط آماده می‌کند و از این طریق به وی اجازه می‌دهد، در مقام شهروند، تأیید شود. و بالآخره، تربیت اخلاقی - که دو شکل پیشین تربیت تابع آن است - شهروند را به اینکه خود را عضوی از نوع بشر، بنابراین در مقام بلند انسان بشناسد، هدایت می‌کند. از این قرار، تنها، در سطح اخلاقی است که تعلیم و تربیت به تمامی، معنی پیدا می‌کند. کودک مورد تعلیم، ارزش حقیقی خود را به دست آورده و اینک انسان است. در فلسفه تربیتی کانت، آنچه اهمیت دارد این است که بدانیم، حل دشوارترین مسأله تعلیم و تربیت بر عهده تربیت اخلاقی است. تربیت اخلاقی باید تعلیم و تربیت را تمام کند.

فلسفه زیبایی‌شناسی کانت

فلسفه زیبایی‌شناسی یا به تعبیر دقیق‌تر فلسفه هنر کانت نیز صبغه‌ای سوژکتیویستی دارد. کانت، آراء زیبایی‌شناختی خود را در کتاب نقد نیروی داور^۱ بیان کرده است. او در این کتاب به ویژه به بررسی مفاهیم زیبا، با شکوه و قضاوت غایت‌شناسانه پرداخته است.

جوهر نظریه‌ی زیبایی‌شناسی کانت - که آن را می‌توان روح حاکم بر تئوری‌های زیبایی‌شناختی و فلسفه هنر مدرن دانست - مبتنی بر جدایی هنر از اخلاق و هدف‌داری ورای خود می‌باشد. در نظر کانت، زیبایی هنری به لذت و ادراک حسی وابسته است و ربطی به قلمرو معرفت‌شناختی علمی ندارد. کانت معتقد است که زیبا، آن است که لذتی بیافریند، رها از بهره و سود، فاقد هر گونه مفهوم‌سازی معرفت‌شناختی یا نظری، که فاقد غایت و هدف معناشناختی ویژه‌ای باشد. کلیت داور^۱ زیبایی نیز تنها یک ایده‌آلست که اصل آن نه در قاعده‌های منطقی؛ بلکه در طبیعت انسان و هماهنگی و همدلی انسان‌هاست. از این روست که در تعریف زیبا می‌توان گفت: زیبا آن است که بدون مفهوم، موضوع یک شادی همگانی است و یا زیبا آن است که بدون مفهوم، پسند همگان افتد. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴: ۳۵۱). در واقع کانت زیبایی را امری سوژکتیو فرض می‌کند. در نظر او داور^۱ ذوقی امری سوژکتیو است و این توجه به سوژه امتداد همان رویکرد سوژکتیویستی‌ای است که به عنوان عنصر مبنایی آراء کانت مطرح بوده است.

کانت، بنیان داور^۱ بشر در خصوص این که چیزی را زیبا یا زشت بنامیم در تصور برخاسته از ادراک حسی جستجو می‌کند. در واقع به تعبیر کانت، زیبایی، کیفیت عینی یا ایزکتیو امور و چیزها نیست و ادراک آن امری ذهنی و سوژکتیو است. اساساً در نظر کانت داور^۱ ذوقی خارج از قلمرو منطق و ادراک عقلانی قرار می‌گیرد. بدین‌سان کانت تفسیری نوین و کاملاً متفاوت از مفهوم کلاسیک زیبایی مطرح می‌کند، تفسیری که جوهر اصلی هنر مدرن و نیز، آراء و تئوری‌های مرتبط با آن، به ویژه در زمینه، نقد هنری مدرن و تا حدودی پسا مدرن، تشکیل می‌دهد. کانت به بررسی هنر زیبا می‌پردازد و درباره، آن می‌گوید:

هنر زیبا، عرضه کردن است که به خودی خود غایت است ولی با آنکه در پی هدفی نیست نتیجه‌آن همانا پرورش نیروهای معنوی جان انسان و آراسته شدن آن است به فرهنگ، و از این رو وسیله‌ای است برای پدید آمدن همدلی و پیوند اجتماعی. (همان: ۳۶۴)

هنر زیبا، به همان سان که از قید جستجوی هدف‌های معین رهاست، از تبعیت قاعده‌های مشخص نیز آزاد است و یکی از تفاوت‌های اثر هنری با ساخته‌های طبیعت در همین است. هنر، آن گونه پدید آوردن است که با آزادی همراه است.

نسبت زیبایی و اخلاق از نظر کانت

کانت می‌گوید: طبیعت آن‌گاه زیباست که چون اثر هنری نمایان شود و هنر فقط آنگاه زیباست که با آنکه ما آن را همچون اثری هنری می‌شناسیم، چنان نمودی از طبیعت جلوه کند. (همان: ۳۶۴)

کانت بر این نکته تأکید می‌کند که هنر زیبا باید چنان باشد که شادی آن همانا اوج گرفتن و پرورش معنوی باشد، به گونه‌ای که ما را به سوی ایده‌های اخلاقی رهبری کند. اگر چنین نبوده بلکه هدف آن لذت بردن باشد، ادامه‌اش به بیزاری و واژدگی خواهد انجامید. (کانت، ترجمه رشیدیان ۱۳۸۳: ۲۶۹)

سرچشمه کل بودن انسان در بازی آزاد شعر و هنر، نمایان می‌شود. ولی این بازی آزاد با هیچ‌گونه الزام اخلاقی همراه نیست. بازی یک رهایی بی‌پایان است که در بند واقعیت نیست. به وسیله این رهاشدگی، یعنی رهایی از لذت جویی یا اخلاق یا دانش منطقی که هر یک از آنها ما را به یک واقعیت ویژه محدود می‌کند — آدمی می‌تواند به آزادی با شکوه خود برسد ولی در اینجا ابهامی هست.

کانت، از یک نظر، بر آن است که ذوق و اخلاق هیچگونه نسبتی با یکدیگر ندارند. او می‌نویسد: لطافت ذوقچه بسا بی‌هدف، سرکش و دستخوش احساسات نارواست ولی در جای دیگر می‌گوید: راه استوار کردن ذوق همانا تحول بخشیدن به ایده‌های اخلاقی و پرورش حس اخلاقی است. (یاسپرس، ۱۳۷۲: ۱)

اوج بینش کانت در این‌گونه موضوعها در بحث او درباره ارزش اخلاقی زیبایی است. زیبایی طبیعی واقعیت است. با آنکه در نظر کانت دل‌بستگی به زیبایی هنر، دلیل وابستگی به اخلاق نیست، دل‌بستگی خود جوش به زیبایی طبیعت همواره نشانی است از یک روان شریف، ولی این چگونگی بر بنیاد دل‌بستگی به واقعیت زیبایی طبیعی است که همانا رمزی است از بنیاد معنوی.

کانت میان زیبایی و اخلاق رابطه می‌بیند و بر آن است که زیبایی می‌تواند رمزی از اخلاق باشد زیرا نظاره زیبایی، انسان را از چگونگی‌های حسی، به سوی جنبه‌های معنوی هدایت می‌کند و روان را اوج می‌دهد و نیز، توانایی‌های شناسایی ما را هماهنگ می‌سازد. (نقیب زاده، ۱۳۷۴: ۳۷۷)

بنابراین، از نظر او اخلاق و زیبایی‌شناسی با هم نسبت مستقیم دارند. برای فراهم آوردن زمینه اخلاقی در افراد، باید زمینه مشاهده آثار هنری را در آنان ایجاد کرد. کانت برخلاف افلاطون که معتقد است باید به شاعران دیکته کرد که چگونه و چه شعری بسرایند، بر آن است که باید بستر آزاد و خیال‌انگیز تحریک استعدادهای ذاتی انسان را برای خلق اثر هنری زیباشناسانه تمهید نمود و از هر گونه دستکاری، دخالت مستقیم و اجبار در تولید اثر خودداری نمود. کانت ذوق را یک توانایی می‌داند و کار معلم و استاد را فراهم کردن زمینه‌های پرورش آن معین می‌کند.

کانت در روشننگری این مسئله می گوید: «آماده کردن نوآموزان برای هنرهای زیبا نه به وسیله قاعده‌ها و دستورها، بلکه از راه پرورش نیروهای معنوی آنها، آن هم به وسیله، آموزش درست آنچه فرهنگ انسانی^۱ نامیده می‌شود، صورت می‌گیرد.» (همان: ۳۷۷)

کانت در توضیح نام - Humaniora - می‌گوید: از آن رو چنین نامی را به کار می‌بریم که انسانیت از یک سو به معنی همدلی و همدردی یا هم تأثری با دیگران است؛ و از سوی دیگر، توانایی بیان درونی‌ترین احساس‌ها و دادن آنهاست به دیگران و این دو ویژگی، نشان دهنده روح اجتماعی انسان و متمایز کننده زندگانی انسانی از حیات دیگر جانوران است. (همان: ۳۷۷)

از آنجا که ذوق در آخرین تحلیل، یک نیروی نقادی است که قضاوت آن درباره برگرداندن ایده‌های اخلاقی است به زبان حس؛ بهترین آموزش ممکن برای پروردن ذوق، بیدار کردن ایده‌های اخلاقی و پرورش حس اخلاقی است. زیرا، ذوق اصیل، تنها آن‌گاه، بنیادی استوار می‌یابد که حساسیت با حس اخلاقی هماهنگ گردد. (همان: ۳۷۸)

استنتاجات تربیتی از اندیشه زیبایی‌شناسی کانت

انسان باشنده‌ای است دارای جنبه‌های وجودی مختلف. وظیفه تعلیم و تربیت، توجه خاص به این جنبه‌ها و اهتمام جدی در راستای پرورش همه جانبه قابلیت‌ها و ظرفیت‌های انسانی اوست. به بیانی دیگر پرورش انسان متعادل و متوازن در گرو توجه به تربیت و جنبه‌های مختلف وجودی اوست. این در حالی است که عمده تمرکز و توجه، به جنبه عقلانی و شناختی انسان معطوف شده است. دلیل این گرایش و تأکید این تلقی حاکم و فراگیر بوده است که هنر و زیبایی‌شناسی کار دل است و جنبه شناختی ندارد. (رضایی، ۱۳۸۳: ۷)

احمدی (۱۳۷۸) در این باره می‌نویسد: امروز در مقابل این دو دیدگاه که یکی می‌گوید متن هنری و تقلید هنری و شاعرانه، اساساً سرچشمه نابخردی است و دومی می‌گوید دانش علمی از یک راه می‌رود و آگاهی هنری از راه دیگر، دیدگاه هم هست که تأکید می‌کند، اثر هنری می‌تواند رویکردی عقلانی و درآمدی به دانایی بخردانه باشد. (احمدی، ۱۳۷۴: ۲۸۸)

آندرو بووی^۲ می‌گوید: ایده‌ای وجود دارد که همه چیز را وحدت می‌بخشد. ایده زیبایی‌واژه‌ای که در معنای والای افلاطونی به وام گرفته شده است. من اکنون متقاعد شده‌ام که عالی‌ترین خرد، که همه ایده‌ها را در برمی‌گیرد، عملی زیبایی‌شناختی است و حقیقت و نیکی فقط از حیث زیبایی، همقطار یکدیگرند. فیلسوفان باید از قدرت زیبایی‌شناختی نیز برخوردار باشند. (بووی، ترجمه مجیدی، ۱۳۸۵: ۵۶۷)

1 - Humaniora

2 - Andrew, Bowie

آدم‌های بی بهره از درک زیبایی شناختی در حکم فیلسوفان فضل فروش^۱ ما هستند. فلسفه روح، فلسفه ای زیبایی شناختی است. کسی نمی‌تواند در هیچ چیز و هیچ کار، جنبه معنوی داشته باشد، کسی نمی‌تواند حتی از لحاظ معنوی درباره تاریخ بیندیشد، بی‌آنکه از درک زیبایی شناختی بهره مند باشد. (همان: ۵۶۷)

با ظهور فلاسفه و اندیشمندانی چون فرانسیس بیکن و رنه دکارت و آغاز عصر جدیدی از تفکر و اندیشه با مشخصه تأکید بر اعتبار معرفت عقلانی و تجربی و علمی، به عنوان اصلی ترین منبع شناسایی، دامنه و گستره توانایی های دیگر انسانی، دستخوش محدودیت شده و یا مورد غفلت و کم توجهی قرار گرفته است. هر چند دوره های تاریخ فلسفه، شاهد غلبه اندیشه ای خاص، به عنوان روش درست اندیشیدن برای دستیابی به شناخت حقیقت شده است اما هیچگاه در طول تاریخ تفکر، عرصه از اندیشندگانی که توجه به انسان به عنوان یک کل^۲ و سرشار از توانایی ها و استعداد های شگرف را با اهمیت دانسته اند، در جهت پی ریزی و پایه گذاری نظامی فلسفی و تربیتی در خصوص انسان، برای بکارگیری همه قابلیت های وجودی او، خالی نبوده است. از این میان، توجه به عواطف و احساسات بشری و دستاورد آن _ هنر _ به مثابه یکی از ابعاد وجود آدمی، برای بنیانگذاری نظامی جامع و کامل در تعلیم و تربیت از اهمیت خاصی برخوردار است.

هنر به دلیل بازگشتش به حس انسانی و شاید به خاطر تکیه اش بر حسی بودن، یا به دلیل های دیگر، کارایی بسیار در انتقال تجربه های درونی و باطنی آدمی دارد و خبر از رازهایی می آورد که قفل آن با هیچ کلید دیگری گشودنی نیست. آفرینش هنری در زندگی معنوی آدمی، ارجی والا دارد و از این جنبه شاید بتوان گفت، برتر و قدرتمندتر از علم، منطق و فلسفه جلوه می کند. (احمدی، ۱۳۷۴: ۱)

در دوران جدید، متفکران بزرگی در ارج گذاری به زیبایی شناسی، نظراتی ماندگار و تاریخی افاده کرده اند. باومگارتن^۲ معتقد است که هنر کلی ترین نگاه را به اشیاء دارد در حالی که علم تجربی جزئیات را بررسی می کند و مفاهیم کلی را به وجود می آورد. برای باومگارتن زیبایی شناسی نخستین پله در شناخت جهان امور حسی است. (همان: ۲۱)

هیوم حس را که سرمنشأ تولید زیبایی است برترین امور می شمرد که فراتر از آن به امری نمی توان رجوع داد و نیچه در میان نوشته های پرشورش، سرانجام اعتراف می کند که زندگی بدون هنر، ناممکن است. به نظر می رسد که اغلب اندیشمندان دنیای فلسفه، نگاهی هر چند در برخی موارد جزیی و کوتاه به زیبایی شناسی و مسائل آن داشته اند، اگر چه اهمیت آن در میان آنان از درجه یکسانی برخوردار نباشد.

تربیت زیبایی‌شناسی در دیدگاه کانت و فلسفه نقادی وی از چنان نقش و اهمیتی برخوردار است که آن را همپای تقد‌های دیگر خود-خرد ناب و خرد عملی-قرار می‌دهد. در اهمیت نقش هنر و زیبایی و ذوق در تربیت انسان از نظر کانت، همین بس که او ذات هنر را تربیت‌کننده آدمی می‌داند.

برای کانت انسان در کلیت وجودی‌اش مرکز و معیار هر کوشش و پژوهش است. انسان در اندیشه کانت باشنده‌ای آگاه، مختار، مقتدر، منتقد، آزاد، مسئول خردمند، تربیت‌پذیر، دارای دو جنبه حسی و معنوی، دارای حرمت، اراده و ذوق است. انسان موجودی است آگاه، مختار و مقتدر، چون آگاهی و اختیار و اقتدار از صفات الوهیت است. در نظر کانت، انسان باشنده‌ای است الهی. کانت به تبعیت از کوگیتو-Cogito-ی دکارت، ذات انسان را به عنوان نفس مجرد متفکر آگاه آزاد مورد تأکید قرار می‌دهد. از این دیدگاه، همین که انسان به عنوان یک ذات معقول، محسوب می‌شود، خارج از دایره نظام علی طبیعت قرار می‌گیرد. از این جهت به عنوان یک موجود آزاد و مختار مطرح می‌گردد.

کانت در دستگاه فلسفی خویش انسان را باشنده‌ای خردمند و صاحب فهم تلقی می‌کند که تمام حیثیت وجودی‌اش در گرو همین استعداد و توانایی است. از یک منظر کلی انسان در اندیشه کانت از دو دیدگاه حسی و معنوی نگریسته می‌شود. یعنی از سویی چون نمودی از نمودهای طبیعت و وابسته به آن؛ و از سویی دیگر، چون موجودی معنوی و فراتر از قلمرو قانون طبیعت. او باشنده‌ای معنوی است آنگاه که به اعتبار جنبه معنوی خود، این امکان را دارد که برخوردار از اراده گشته و قانون‌گذار خود باشد.

در نگاه کانتی تحقق انسانیت، توجه به تمایلات هر دو بخش از وجود آدمی است. همکاری کامل بین این دو دسته از قوای انسانی و شرکت عقل، احساس، عالم معنا و طبیعت در ساخت زندگی، یگانه عامل تحقق کمال برای انسان است.

از ویژگی‌های انسان که در طبیعت فقط به او تعلق می‌گیرد، حرمت یا احترام است. انسان-و فقط انسان- باشنده دارای حرمت است یا می‌توان گفت تنها انسان، باشنده‌ای محترم است. این خاصیت به هیچیک از اشیای طبیعی دیگر تعلق نمی‌گیرد.

کانت میان زیبایی و اخلاق رابطه و پیوستگی برقرار می‌کند و بر آن است که زیبایی می‌تواند رمزی از اخلاق باشد. به بیان روشن‌تر اخلاق و زیبایی‌شناسی با هم نسبت مستقیم دارند. و بر آن است که اگر هنرهای زیبا به طور مستقیم یا نامستقیم، با ایده‌های اخلاقی- یعنی تنها چیزی که به آنها شادی بی‌شائبه می‌بخشد نیامیزند، بیزاری و واژدگی در انتظار آنها خواهد بود. او اضافه می‌کند که اگر پیوند میان هنرهای زیبا و ایده‌های اخلاقی صورت نپذیرد، هنرهای زیبا فقط به انبساط خاطر کمک می‌کنند. کانت تأکید می‌کند که برای فراهم کردن زمینه اخلاقی در افراد، باید بستر مشاهده آثار هنری را در آنان ایجاد کرد. او می‌گوید

نظاره زیبایی، انسان را از چگونگی‌های حسی به سوی جنبه‌های معنوی هدایت می‌کند و روان را الودج می‌دهد و نیز توانایی‌های شناسایی ما را هماهنگ می‌سازد.

هنر مسیری را در زندگی آدمی می‌گشاید که شاید با پای خردورزی و منطق استدلالی نتوان از آن گذشت. اهمیت هنر در پروراندن قوای ذهنی آدمیان و نیروی ذوق است. هنر به معنای حقیقی، خودتربیت‌کننده انسان است.

تربیت بدان سبب صورت می‌گیرد که انسان را به جایی برساند که مراتب بالای زیبایی را درک کند زیبایی‌روان، زیبایی کردار، زیبایی دانش، زیبایی اخلاق و زیبایی خود به خود، محتاج تربیت است و اتفاقی به دست نمی‌آید. از این رو پرداختن به ذوق انسانی، در واقع، پروردن و تربیت انسان است. از سویی تربیت زیبایی شناسی، ایجاد مهارت‌های ادراکی برای درک تصورات زیبایی شناسی است. ذوق نیز یک توانایی است، کار استاد پرورش این توانایی است، تعلیم و تربیت با پرورش ذوق کامل می‌شود.

از این نظر اندیشه زیبایی شناسی به طور اعم و اندیشه زیبایی شناسی کانت به طور اخص در تربیت انسان نقش اساسی ایفا می‌کند.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۴). *حقیقت و زیبایی*. تهران: مرکز، چاپ دهم.
- بووی، اندرو (۱۳۸۵). *زیبایی‌شناسی و ذهنیت، از کانت تا نیچه*. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: فرهنگستان.
- رضایی، منیره (۱۳۸۳). *نقد و بررسی نظریه زیبایی‌شناسی برودی و کاربرد آن برای تعلیم و تربیت با تأکید بر فرایند یاددهی-یادگیری*. تهران: یابان نامه.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳). *نقد قوه حکم*. ترجمه رشیدیان. تهران: نی.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۷۴). *اندیشه‌هایی درباره آموزش و پرورش*. ترجمه غلامحسین نسکوهی. تهران: دانشگاه تهران.
- نقیب‌زاده، میر عبدالحسین الف (۱۳۶۷). *کانت، بیداری از خواب دگماتسیم*. تهران: طهوری.
- نقیب‌زاده، میر عبدالحسین ب (۱۳۷۴). *نگاهی به فلسفه تعلیم و تربیت*. تهران: طهوری.
- نقیب‌زاده، میر عبدالحسین ج (۱۳۷۱). *درآمدی به فلسفه*. تهران: طهوری.
- باسرس، کارل (۱۳۷۲). *کانت*. ترجمه میر عبدالحسین نقیب‌زاده. تهران: طهوری.
- Coombs, Jerrold.R. and Daniels, Le Roib. (1991). **Philosophical inquiry**: conceptual analysis. in E.C. Short (ed). *Forms of Curriculum inquiry*. New York: State university of New York press.
- Kant, Immanuel(1959). **Critique of practical Reason**. tr. I-w. Beck. New York, the liberal Arts.
- Kant, Immanuel (1972). **Groundwork of metaphysic of morals**. tr. Paton, H. J. PP53_ 123. In the *Moral law*. London. Hutchinson university Library. 1972.
- Kant, Immanuel(1991). **Education**. Translated by Annet Churton. Michigan: university of Michigan Press.
- James, L. Jarrett (1992). **Philosophy for the study of Education**. California: University of California. Berkeley.
- Maitland, Jeffrey (1992). **Ontology of Appreciation: Kant's Aesthetics and the problem of Metaphysics**: Critical assessment. New York Rutledge.